

نقد آری، تخریب نه

گفت‌وگو با: عزت‌الله سبحانی

کارگزاران، ش ۳۹۷، ۸۷/۲/۲۹



چکیده: در این گفت‌وگو آقای سبحانی حضور همه گروه‌های سیاسی را در مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی مؤثر می‌داند و به نقد کسانی می‌پردازد که به جای نقد اخلاقی می‌خواهند به شخصیت‌های مبارز اتهام وارد نمایند. بر همین اساس ایشان در این گفت‌وگو از ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران دفاع می‌کند و نقش مصدق را در تاریخ معاصر ایران قابل تأمل و دقت بیشتر ارزیابی می‌نماید.

در این‌که قوام‌السلطنه نیز در تاریخ معاصر ایران نقش داشته است، شکی نیست. مهمترین نقش او به بعد از شهریور ۱۳۲۰ در جریان آذربایجان و فرقه دموکرات برمی‌گردد که ارتش شوروی هنوز در ایران بود، حضوری که برای کشور ما به یک بحران تبدیل شده بود. در این شرایط قوام در سمت نخست‌وزیر با سفر به شوروی و گفت‌وگو با استالین، حکومتی که در ایران خواهد بود، یک نظام ضد شوروی نخواهد بود. بنابراین او با هنر دیپلماتیک، استالین را متقاعد کرد تا ارتش سرخ را از ایران خارج کند. از این اقدام می‌توان به عنوان یک سابقه خدمتی نام برد. اما همین قوام در دوران نخست‌وزیری اش فسادهای زیادی داشت.

به همین جهت قوام‌السلطنه از جهت سیاست داخلی با دکتر مصدق قابل قیاس نیست، از نظر سیاست خارجی نیز قوام پایه‌گذار ورود آمریکا به صحنه سیاسی ایران بود. قانون مربوط به مستشاران آمریکایی را اقوام به مجلس فرستاده است. اما این‌که حالا یک مرتبه بعد از گذشت ۵۰ سال از آن تاریخ قوام‌السلطنه به عنوان چهره سیاسی رقیب دکتر مصدق مطرح می‌شود، جای تردید وجود دارد.

استنباط من این است برخی از کسانی که امروز قوام السلطنه را مطرح می‌کنند، می‌دانند که او امروز در ایران یک جریان نیست. نه حزبی به نام او وجود دارد و نه دیدگاه سیاسی و اقتصادی منسوب به او وجود دارد. بنابراین آنها می‌خواهند با طرح قوام و بزرگ کردن خدمات او و مقایسه‌اش با مصدق و نادیده گرفتن زیان‌ها و احتمالاً فسادهای قوام، مصدق را از اعتبار بیندازند. با این نگاه که قوام فردی نیست که بتواند جانشین مصدق شود.

ملاک قرار دادن آنچه بعد از انقلاب انجام شده برای مخدوش کردن نفس انقلاب، کار درستی نیست. انقلاب سال ۵۷ ریشه در تاریخ ایران دارد. پایه‌های این انقلاب از زمان مشروطیت گذارده شده بود. به این ترتیب فراز و فرودهای انقلاب مشروطیت به انقلاب سال ۵۷ رسید. بنابراین نفس انقلاب، یک جریان واقعی و حق و از درون ملت ایران سرچشمه گرفته بود. نفرت از رژیم پهلوی در سال‌های قبل از انقلاب در میان مردم ریشه کرده بود.

از زمان کودتای ۲۸ مرداد حرکتی دیگر برای مقابله با رژیم کودتا در ایران آغاز شد. آنان چهره‌هایی بودند که یکی از ویژگی‌هایشان علاقه‌مندی به دکتر مصدق و سیاست او بود. ویژگی دیگر آن افراد انگیزه‌های مذهبی بود. بنابراین آنها فعالیت‌هایشان را به نام نهضت مقاومت ملی از سال ۱۳۲۲ شروع کردند که تا سال ۱۳۳۹ ادامه داشت. در سال ۱۳۳۹ باروی کار آمدن کندی در آمریکا به عنوان رئیس‌جمهور، سیاستی در آمریکا پی گرفته شد مبنی بر این‌که او و همکارانش به این نتیجه رسیده بودند که اگر در کشورهای نظیر ایران، تایوان و فیلیپین که همگی در اردوگاه غرب قرار دارند، تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی صورت نگیرد، این کشورها به سمت اردوگاه سرخ حرکت خواهند کرد. لذا یک‌سری اصلاحاتی را برای جلوگیری از این چرخش پیش کشیدند. این اصلاحات در ایران وجه مشخصه‌اش فضای باز سیاسی، مبارزه با فساد اداری و سوم یک‌سری اصلاحات اجتماعی و رفهرم ارضی بود.

در این شرایط با باز شدن فضای سیاسی، نهضت آزادی ایران تشکیل و جبهه ملی دوم فعال شد. اما در سال ۴۲ تمامی نیروهای فعال سیاسی و ملی از جمله روحانیت که به صحنه آمده بودند مورد هجوم قرار گرفتند. در همین جریان ۱۵ خرداد ۴۲ روحانیت جایگاه درخشانی در مبارزه با دیکتاتوری شاه پیدا کرد. اما از آن سال تا سال ۵۷ یک رژیم بسیار متمرکز، پلیسی و امنیتی حاکم شد. طبعاً این حرکت‌های حاکمیت که با توفیقاتی همراه بود،

بی‌واکنش باقی نماند. این واکنش‌ها ابتدا به صورت جنبش‌های قهرآمیز تجلی پیدا کرد. ولیکن با برخورد‌های شدید امنیتی که صورت می‌گرفت، خاموش شدند. بنابراین نتوانستند بسیجی از مردم ایجاد کنند. همه این موارد را شاه به عنوان پیروزی‌های خود تلقی می‌کرد. لذا ایران را به عنوان جزیرهٔ ثبات معرفی می‌کرد.

بنابراین آمریکائیان برای پرهیز و پیش‌گیری از این‌که این انفجار، انفجار چپ‌گرایانه و کمونیستی شود، مسألهٔ حقوق بشر را مطرح کردند. از همین رو بر شاه فشار آوردند تا فضای سیاسی را باز کند. همین باز کردن فضای سیاسی در سال ۵۶ منجر به شکل‌گیری حرکت‌های انقلابی شد. اما از درون این حرکت‌ها یک بخش از جنبش‌های قدیمی نظیر جنبش‌های ملی طرفدار دکتر مصدق یا جنبش‌های قهرآمیز که از سال ۴۶ تا ۵۷ به صحنه آمده بودند وجود داشتند که اکثراً یک دوران قهرمانی را پشت سر گذاشته ولی خاموش شده بودند نیز در اینجا حضور داشتند.

روحانیت با نفوذی که در برابر کشور داشت از نظر رهبری جلو افتاد و این در حالی بود که هیچ سازمان سیاسی یا حزب دیگری چنین دامنه و گسترش نفوذی نداشتند. تشکیلات روحانیت برخلاف همهٔ احزاب سیاسی ایران در دوران دیکتاتوری شاه مصون مانده بود. لذا همین تشکیلات در سال ۵۶ سبب شد روی افکار عمومی تأثیر عمیقی بگذارند. البته رهبری آقای خمینی ره هم مؤثر بود. یعنی رهبری ایشان با موضوعی که می‌گرفتند منجر به بسیج مردم شد.

مرحوم بازرگان چه در دورهٔ پیش از پیروزی انقلاب و چه بعد از پیروزی عامل پیروزی انقلاب را شخص شاه می‌دانست. چرا، چون موقعیت‌هایی را شاه از ملت ایران گرفت. فرصت‌سوزی کرد. شاه در مقابل واقعیت‌ها که قرار گرفت ناچار شد تسلیم شود و بگوید که صدای انقلاب مردم را شنیده است و در این زمان بود که اقرار کرد در زمان او فسادهای زیادی وجود داشته است و سرکوب‌های زیادی اتفاق افتاده است.

نهضت آزادی در ۶ شهریور ماه ۱۳۵۷ با صدور اعلامیه‌ای از اختلاف ۳۵ میلیون نفر جمعیت ایران با شخص شاه سخن گفت و در آنجا مطرح شد که این اختلافات حل نمی‌شود مگر این‌که یکی از دو طرف کنار روند و چون کنار رفتن این ۳۵ میلیون نفر منطقی نیست، بنابراین شخص شاه باید کنار برود. آن موقع اوج قدرت و غرور شاه بود. در نتیجه حوادث ۱۷ شهریور رخ داد، که پس از انقلاب بسیاری از سران نظامی شاه اعدام شدند که در آن موقع

جزء فرماندهان بودند. آنها فرمان تیر داده بودند حتی پس از ۱۷ شهریور که جنبش در خیابان‌ها ادامه داشت آنان باز مرتکب کشتار شدند.

وقتی حوادث ۱۵ خرداد اتفاق افتاد، قبل از آن تمام نیروهای ملی، جبهه ملی، نهضت آزادی و جمعی از روحانیون را گرفته بودند که همه آنها پس از مدتی آزاد شدند، اما نهضت آزادی را در زندان نگه داشتند و محاکمه کردند. در کیفرخواست دادگاه نظامی که سرهنگ فخر مدرس دادستان قرائت کرد، نهضت آزادی را محرک تمام حرکت‌های شورشی و انحرافی از سال ۳۹ تا ۴۲ معرفی کرد او گفت که این نهضت آزادی در درون جبهه ملی یک گروه رادیکال و تندرو بوده و به نهضت آزادی محکومیتی دادند که در سال ۲۸ و به حزب توده نداده بودند.

خیلی از نیروها در کشاندن مردم به صحنه موثر بودند. آنهایی که در صدای آمریکا نشسته‌اند یا پشت سر صدای آمریکا در محافل پهلوی چی‌های آمریکا نشسته‌اند لطفاً سری به ایران بزنند و ببینند که جوانان حرکت‌شان در چه جهت است. آن آقایان خبر ندارند که نسل جوان چه حرکتی را دارد انجام می‌دهد. آنها ظواهر را که می‌بینند می‌خواهند بگویند نسل جوان همین است.

الان فضای برنامه‌ریزان و تحلیل‌گران صدای آمریکا پهلوی چی‌ها هستند، این با مواضعی که ادعا می‌کنند مغایر است. آمریکایی‌ها مدعی دموکراسی در جهان هستند. دموکراسی یعنی همه گروه‌ها به نسبت سهمشان باید حضور داشته باشند. آیا نیروهای ملی - مذهبی در صدای آمریکا می‌توانند به اندازه آنها حضور داشته باشند. از سوی دیگر برنامه‌های آنها جهت ضد مذهبی دارد. اگر چه ما نسبت به اسلام ایدئولوژیک موضع داریم، ولی دین اسلام به عنوان یک باور مبنای اخلاق ملت ایران است. اگر دین اسلام از ملت ایران گرفته شود، اخلاق در ایران از بین می‌رود. اخلاق که برود، پایه ملت نیز از بین می‌رود. بخشی از صدای آمریکا با نفرتی که به باورهای مذهبی نشان می‌دهند نسبت به ملت ایران بی‌عدالتی روا می‌دارند. سلطنت پهلوی امتحانش را پس داده و میزان وابستگی‌اش به منافع مردم خیلی معلوم است. کسی که مدعی صلح و دموکراسی است، باید به آن پایبند باشد.

● اشاره

نجفعلی غلامی

در این گفت‌وگو جناب آقای سبحانی درصدد پاسخ گفتن به مطالبی است که برخی از

گروه‌های خارج از کشور مثل صدای آمریکا و بعضی از منتقدین به جریان ملی-مذهبی‌ها وارد کرده‌اند. با دقت در پاسخ‌های ایشان مواردی قابل اشاره و تذکر است که به بیان آن می‌پردازیم.

۱. در ابتدا باید به این مسأله اذعان نمود که باید فرق قایل شد بین مطالبی که جریان‌های خارج از کشور به این جریان وارد کرده‌اند و مباحثی که متفکران داخلی مطرح نموده‌اند. طبیعتاً خارج‌نشینان نه علاقه‌ای به اصل انقلاب اسلامی دارند و نه ارادت قلبی به ملی-مذهبی‌ها و آنان به دنبال منافع و مطامع خود هستند و اگر شخصی را تمجید یا تخریب می‌کنند، در راستای تأمین منافع خودشان قابل تحلیل است. اما نقدهای که در داخل کشور به جریان ملی-مذهبی وارد می‌شود، ماهیتاً متفاوت از انتقادات خارج از کشور است و این جریان باید از این نقدها جهت اصلاح موارد نقطه ضعف از آنها استفاده نماید.

۲. یکی از موضوعاتی که آقای سحابی مطرح کرده بحث «مصدق» است که ایشان، مصدق را بسیار کارآمد تلقی می‌کند و افتخار می‌کند که اساس سیاست نهضت آزادی بر پایه تبعیت از سیاست‌های دکتر مصدق است، به ویژه در جریان ملی شدن نفت. اما باید اذعان کرد که بسیاری از سیاست‌های مصدق در زمان حکومتش دچار ضعف و سستی بود و همین نقاط ضعف عامل سقوط گردید که اجمالاً اشاره‌ای به این نقاط ضعف می‌نماییم.

الف) مکتبی نبودن مبارزه؛ مبارزات ملی کردن نفت، صرفاً یک مبارزه «ملی» بود و اندیشه ناب اسلامی بر آن حاکمیت نداشت. طبعاً هدف‌هایش نیز مقطعی، کوتاه و جبهه‌ای بود و به طریق اولی قادر به بهره‌گیری از ایمان و اعتقاد توده‌هایی میلیونی مردم مسلمان نمی‌توانست باشد. یکی از موارد اختلاف مهم آیت الله کاشانی با دکتر مصدق همین مسأله بود.

ب) ضعف در رهبری نهضت؛ دکتر مصدق به عنوان رهبر جریان ملی کردن نفت در بسیاری از مورد توان مدیریت نهضت را نداشت و در امر رهبری دچار آسیب‌های جدی بود که عبارتند از اول: رهبری فردی، خصلت مصدق تکروی بود و در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها بدون مشورت عمل می‌کرد، نمونه بارز آن در ماجرای ۳۰ تیر بود که وی به هنگام استعفا از مقام نخست‌وزیری کوچک‌ترین مشورتی با هیچ یک از یارانش نکرد و حتی پس از استعفا هم درب منزل را بر روی خود بست و حاضر به گفت‌وگو با یارانش نشد.

ج) عدم قاطعیت در قبال ضد انقلاب؛ این خصوصیت ناشی از نداشتن روحیه انقلابی است که به حکومت مصدق حاکم بود. در زمان‌هایی که مصدق قدرت کافی را در دست داشت و شاه در مقابل او سکوت اختیار کرده بود، با ضد انقلابیونی که حیات نهضت را تهدید می‌کرد، برخورد ملایمی انجام داد. عوامل کشتار سی تیر سال ۲۱، عاملین قتل افشار

و عاملین حوادث ۹ اسفند ۳۱ و در رأس آنها شعبان جعفری معروف به (بی‌مخ) که در آن روز مسلح وارد منزل مصدق شده بود، جملگی آن قدر در زندان به انتظار ماندند تا کودتای ۲۸ مرداد به ثمر رسید و به عنوان «قهرمانان ملی» آزاد شدند.

د) عدم حاکمیت تفکر اسلام ناب محمدی بر رهبری؛ مصدق با وجود مسلمان بودن، مسلح به جهان بینی توحیدی نبود و به اسلام به عنوان یک مکتب حاکم بر اعمال فردی و اجتماعی، اعتقادی نداشت، به همین دلیل شعار دین از سیاست جداست را مطرح کرده و صریحاً از مداخله پیشوایان دینی در امور سیاسی اظهار نارضایتی می‌کرد. بنابراین با توجه به مستندات تاریخی به طور مطلق نمی‌توان دکتر مصدق را مبرای از هر گونه نقص دانست، اگر چه ایشان خدماتی نیز انجام داده‌اند.

۳. آقای سبحانی معتقدند که در جریان انقلاب و مبارزه همه گروه‌ها نقش فعال داشته‌اند، اما روحانیت به این دلیل داعیه‌دار نهضت شد که اولاً تشکیلات مسنجم داشت و احزاب دیگر نداشتند و ثانیاً رهبری مثل امام خمینی^ع در رأس روحانیت قرار داشت.

اگرچه این قسمت از بیانات ایشان مطابق با واقع می‌باشد، اما نباید علت رهبری روحانیت در مبارزه علیه رژیم شاه را به همین دو عامل منحصر نماییم. واقعیت این است که مشکل اصلی مردم با رژیم پهلوی لگدکوب شدن ارزش‌های اسلامی بوده و روحانیت ناب شیعی به عنوان نماد اسلام و دین‌مداری، این مسأله را به مردم یادآوری می‌کرد و همین امر عاملی شد که مردم رهبری این جریان را پذیرا باشند و این مسأله‌ای بود که دیگر گروه‌ها و احزاب بر سر آن تأکید نمی‌کردند. به عبارت دیگر، اگر احزاب و جریان‌های دیگر غیر از روحانیت، تشکیلات گسترده‌ای داشتند که بتوانند در سراسر کشور نفوذ نمایند، باز مردم رهبری آنان را قبول نمی‌کردند؛ زیرا پیام این جریان‌ها، آن چیزی نبود که خواسته قلبی مردم باشد و مردم تمامی آمال و آرزوهای خود را در قالب جریان روحانیت مشاهده می‌کردند و لذا به تبعیت از این جریان اقدام کردند.